

سیروس فیضی*

بررسی کتاب
ساخت جامعه سیاسی جهانی:
مقالاتی در باب نهادی شدن بین‌المللی**

مقدمه

کتاب، نوشته جان جرارد راگی از نویسندگان و نظریه پردازان معروف روابط بین‌الملل است. پیش از آغاز مطالب کتاب، راگی با بیان پیشینه فکری خود، مجموعه مقالات کتاب را نمایانده تلاش‌های علمی‌اش در مسیر رهیافت سازه‌انگاری اجتماعی^(۱) می‌داند که نقطه عطفی در مطالعات روابط بین‌الملل به شمار می‌آید و خود وی آن را چالشی برای فایده‌گرایی نوین^(۲) مطرح در نظریات رئالیسم و نهادگرایی لیبرال می‌داند. کتاب از مقدمه‌ای مفصل، سه بخش و ده مقاله تشکیل شده است.

در مقدمه کتاب، راگی مسئله بنیادی کتاب را چنین بیان می‌کند: چه چیزی به مفهوم روابط بین‌المللی موجود در جهان نظم و نسق می‌بخشد؟ از نظر وی، پاسخ این پرسش در دو دیدگاه نئورئالیسم و نهادگرایی ثنولبرال از جریان اصلی روابط بین‌الملل همراه با یک نیروی فائقه و همکاری سیاسی بین‌المللی است. راگی نقطه عزیمت تحلیل خود را فضای خالی میان

* دانشجوی دوره دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه تهران

** John Gerard Ruggie, *Constructing the World Polity: Essays on International Institutionalization* (London: Routledge, 2000).

این دو نگرش می‌داند. پاسخ مناسب مورد نظر وی در قالب مفهوم نهادی شدن^(۱) مطرح می‌شود که منظور از آن، وضوح رفتاری متقابل در کنار سازوکارهای ارتباطاتی و روندهای سازمانی است. وی در مقدمه سپس به تحول نظری موجود در این مقالات در قالب مناظرات اخیر در روابط بین‌الملل می‌پردازد که برحسب آن، از حدود سال ۱۹۸۰، رئالیسم و لیبرالیسم در شکل‌های «نئو»ی خود تحول یافتند و در مورد اصطلاحات فایده‌گرایانه به اشتراک نظر رسیدند. این دو نگرش، جهان را به مثابه واحدهای خود محور بر مبنای منافع می‌پندارند که باید هویت‌شان ثابت و مفروض در نظر گرفته شود. راگی اساس نگرش سازه‌انگاری ساختگی بودن واقعیت، تأکید بر نقش آگاهی انسانی در روابط بین‌الملل، اینکه بلوک‌های سازنده واقعیت بین‌المللی هم ایده‌ای هستند و هم مادی، و سرانجام اینکه معنا و اهمیت عوامل ایده‌ای مستقل از مکان و زمان نیستند تشکیل می‌دهد. در مقایسه مفروضه‌های سازه‌انگاری را با مفروضه‌های فایده‌گرایانه، راگی بر آن است که فایده‌گرایی نوین، هویت و منافع بازیگران را به جای آنکه درونی و بر ساخته‌ای اجتماعی پندارد، آن را بیرونی و گاهی مبتنی بر شرایط آناشسی فرض می‌کند که شرایطی بسیار مبهم و مفهومی غیرقابل اعتماد است. به نظر راگی، این نگرش محدودیت‌هایی دارد. نخست اینکه بازیگران یا دولت‌های سرزمینی هویت و منافع کنونی‌شان را که برایشان مفروض گرفته می‌شود چگونه به دست می‌آورند. دوم اینکه فایده‌گرایی نوین از پاسخ به این مسئله عاجز است که هویت‌های خاص دولت‌های خاص، منافع متصورشان را شکل می‌دهد و سبب به وجود آمدن الگویی از پیامدهای بین‌المللی می‌شود. سوم اینکه شواهد تجربی زیادی وجود دارد که نشان می‌دهد علاوه بر هویت‌ها، عوامل هنجاری نیز در شکل دادن به منافع و رفتار دولت‌ها مؤثرند که فایده‌گرایی نوین نمی‌تواند بپذیرد.

به نظر راگی، فایده‌گرایی نوین فاقد هرگونه برداشتی از قواعد سازنده است و واقعاً هیچ چیزی که امکان به پیش بردن روابط بین‌الملل را دارد، تبیین نمی‌کند: نه دولت‌های سرزمینی، نه نظام دولت‌ها، نه هیچ نظام بین‌المللی واقعی‌ای، و نه ترتیبات کامل شکل‌های نهادی که دولت‌ها استفاده می‌کنند. مثلاً آنها وقتی نظم بین‌المللی پس از جنگ جهانی دوم را به سیطره

آمریکا ربط می‌دهند، هویت آمریکا را مفروض می‌گیرند. اختلاف دیگر سازه‌انگاری با نحله‌های فایده‌گرا در مورد تحول است. در پایان مقدمه، راگی بر آشتی ناپذیری پارادایمی تأکید می‌کند و بر آن است که مناظرات گذشته نشان می‌دهد که هیچ رهیافتی نمی‌تواند مدعی انحصار در حقیقت و واقعیت باشد. نقطه قوت فایده‌گرایی نوین در ساختار روشن آن است که امکان تحلیل بیشتری را پیش می‌آورد. نقطه ضعف بزرگ آن در بنیادهای ساختار روشن و هستی‌شناسی‌اش است که به دلایلی سیال است و دیدگاه ناقصی در مورد واقعیت بین‌المللی به دست می‌دهد.

سازمان بین‌المللی

بخش نخست کتاب در مورد جنبه‌های مختلف نهادی شدن در درون نظام دولت‌هاست. راگی بحث خود را با انتقاد از مطالعات انجام شده در مورد سازمان بین‌المللی آغاز می‌کند و این مطالعات را حاوی ارزش نظری نمی‌داند. راگی، طرح خود را در این مورد شبیه طرح «جامعه دولت‌ها»ی مکتب انگلیسی می‌داند. وی، سازمان‌های بین‌المللی را به مثابه اصول، فرایندها، و سازوکارهایی می‌داند که از طریق آنها روابط میان دولت‌ها نظم و نسق می‌یابد. راگی نگرش خود را نه در قالب همگرایی بین‌المللی بلکه در چهارچوب نهادی شدن جستجو می‌کند. به نظر وی، عرصه سیاسی بین‌المللی از حدود سال ۱۹۷۰، نظام وستفالیایی تعدیل شده‌ای را به وجود آورده که در آن، دولت‌ها تمرکززا و تا حدودی خودمحمور شده‌اند اما محدودیت‌هایی هم در چهارچوب این نظام وجود دارد که فعالیت‌های همکاری‌جویانه را نظم می‌بخشد. به نظر راگی، از آنجا که دولت‌ها قابلیت‌های متفاوتی دارند، هزینه‌های وابستگی متقابل هم متفاوت خواهد بود و برای جبران این نواقص نظام بین‌الدولی، ترتیبات نهادی ضرورت پیدا می‌کند. در چهارچوب مدل نهادی شدن، بحث مبتنی بر این اصل است که دولت‌ها در یک موقعیت مشترک که موقعیت جمعی خوانده می‌شود عمل می‌کنند. این موقعیت جمعی، محیطی اجتماعی است که بر پایه الگوهای مبادله بین‌المللی و سلطه شکل می‌گیرد.

بحث مهم‌تر راگی در مورد رژیم‌های بین‌المللی است که وی آن را در چهارچوب نهادی مورد

نظر خود یعنی لیبرالیسم تثبیت شده^(۱) مطرح می‌کند. در مورد شکل‌گیری رژیم‌های بین‌المللی وی بر آن است که رژیم‌ها نهادهای اجتماعی هستند که حول اقتداری که نظم بین‌المللی را تشکیل می‌دهد به منظور تسهیل روابط میان بازیگران و پدیده «تدبیر امور» به وجود می‌آیند. تغییر رژیم‌ها هم ناشی از تحول قدرت است و هم هدف اجتماعی. منظور وی از هدف اجتماعی همان محتوای رژیم‌هاست که به صورتی بین‌الذهانی به واسطه تقارب انتظارات متقابل بازیگران به دست می‌آید. راگی برخلاف دیگر نظریات روابط بین‌الملل که رژیم‌ها را به هژمونی قدرت‌ها نسبت داده‌اند بر آن است که وجود رژیم‌ها ناشی از نظم نهادینه شده لیبرالیسم تثبیت شده است که البته رابطه‌ای مبنایی با ایالات متحده دارد.^(۲) راگی به دلیل اصرار بر هستی‌شناسی بین‌الذهانی رژیم‌ها، معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی رژیم‌ها را متعارض هم می‌داند و از این رو، مجدداً تأکید می‌کند که معرفت‌شناسی‌های تفسیری اهمیت بیشتری دارند.

بحث دیگر راگی در این بخش، چندجانبه‌گرایی است. وی چندجانبه‌گرایی را ویژگی روابط بین‌الملل در دوران مدرن می‌داند. به نظر وی، اهمیت نهادها بعد از سال ۱۹۸۹ هرچه بیشتر شد و آنچه در ارتباط با نقش نهادها در کمک به تثبیت‌گذار به دوره پس از سال ۱۹۸۹ بسیار مهم بود، چندجانبه‌گرایی است. به نظر راگی، مفهوم چندجانبه‌گرایی به قواعد تأسیسی برمی‌گردد که روابط را در حوزه خاصی از زندگی بین‌المللی تنظیم می‌کند.

نظام دولتها

راگی بحث خود را در این بخش با این مطلب آغاز می‌کند که خود نظام دولتها هم شکلی از نهادی شدن است. وی ضمن تکیه بر نهادی شدن به عنوان زمینه‌ای برای بررسی مسئله تحول، بر آن است که هیچ یک از نظریات روابط بین‌الملل به این مسئله توجه ندارند. مثلاً، نئورئالیسم امکان تحول نهادی نظام دولتها را به دلیل پویایی سیاست توازن قوا غیرممکن می‌داند.^(۳)

1- Embedded liberalism

۲- ایالات متحده به عنوان قدرت بزرگ اقتصادی در این دوران حجم زیادی از منابع مادی مورد نیاز برای انتقال سازش‌های مذاکره‌ای به واقعیت نهادی فراهم کرد.

۳- در مورد تغییر در نظام، والتز بر آن است که ساختار بین‌المللی تنها به واسطه تغییر یا نقض اصول نظم‌دهنده

مارکسیست‌ها چنین تحولی را به عنوان پیامدهای فرعی تغییر در شیوه‌های روابط تولید در نظر گرفتند. به نظر راگی، ایراد والتز این بود که امکان تغییر را عمدتاً از نظام به واحدهایش تقلیل می‌داد و با وصف فرض گرفتن هویت واحدها برای تأکید بر متفاوت بودنشان، ناتوان از تبیین تحول سیاست بین‌الملل از قرون وسطا تا دوران مدرن است و حتی نمی‌تواند آن را توصیف کند.^(۱) (اشلی، ۲۰۰۰: ۱۵۸۴) به نظر راگی، برای فهم تحول نظام، ساختار باید تاریخیت پیدا کند یعنی به مثابه چیزی زنده خود را نشان دهد. راگی با عاریه گرفتن مفهوم ظرف زمانی و مکانی از نظریه «ساختاریندی»^(۲) گیدنز، به جهت‌گیری سازه‌نگاری اجتماعی رسیده است. به نظر راگی، از طریق بعد زمان به ساختار حیات می‌دهیم و از طریق رویه‌های عمل اجتماعی، ساختار جنبه مکانی پیدا می‌کند؛ چیزی که می‌تواند بیانگر تحول باشد.

راگی در بحثی دیگر به بررسی تحول قلمروگرایی در پایان هزاره می‌پردازد. به نظر وی، جامعه سیاسی بین‌المللی نوین شکل تاریخی خاصی از فضای سیاسی را در نظر می‌گیرد که ویژه، مجزا، و متقابلاً محصور است. راگی در مورد تحول این شکل از نگرش به سرزمین بر آن است که در جامعه سیاسی پسامدرن به طور بنیادی تعدیل می‌شود و جنبه اجتماعی‌اش را از دست می‌دهد و نشانه چنین تحولی از نظر وی، باز شدن فضای سرزمینی ملی به روی مسائل فراملی، و شاخص کلیدی آن را ظهور رویه‌های عمل و نظریه‌های سیاسی چندوجهی برای نظارت بر این فضاهاست.

راگی برای ارائه دیدگاه خود از تحول سرزمین‌گرایی مدرن به پسامدرن، از دیدگاه مفهوم اصیل عقلانیت ارتباطات هابرماس و مفهوم «گستره فضایی» گیدنز، به بررسی نظام‌های حکومتی می‌پردازد که متفاوت از دولت سرزمینی‌اند. به بیان راگی، تحول در معرفت‌شناسی

یا تنوعاتی در قابلیت‌های واحدها متفاوت خواهد بود. وی در تحلیل نهایی بر این باور است که بافت سیاست بین‌الملل تا حد زیادی ثابت می‌ماند و الگوها و حوادث خودشان را در حالتی بی‌پایان تکرار می‌کنند.

۱- ریچارد اشلی (Richard Ashley) نیز همچون راگی بر این نکته تأکید می‌کند و بر این باور است که نئورئالیسم اساساً تا پیش از طرح مفهومی از دولت ناتوان از توصیف ساختارهای بین‌المللی است. این در حالی است که نئورئالیست‌ها پس از شکل‌گیری ساختار نیز پویایی لازم را برای دولت‌ها به منزله بازیگران این ساختار در نظر نمی‌گیرند.

اجتماعی که تحول در نگرش نسبت به مدل تازه نظم اجتماعی است، این گذار را ممکن می‌نماید.

مسئله کارگزاری

بخش سوم شامل کارهای اخیر نویسنده است که بیشتر جنبه تجویزی دارد و مفاهیم اخیر را برای مسئله نظم بین‌المللی در دوره پس از جنگ سرد به کار می‌بندد. این مباحث عبارتند از: دغدغه سیاست خارجی برای آمریکا که متضمن جهان‌گرایی مبتنی بر منافع این کشور باشد، تداوم ناتو در غیاب شوروی، و امکان موفقیت عملیات حفظ صلح ملل متحد پس از جنگ سرد. در ارتباط با این موارد راگی بر آن است که میان دو نظریه شاخص روابط بین‌الملل، نئورئالیسم و نهادگرایی نئولیبرال، و نظریه بدیع سازه‌انگاری اجتماعی ارتباطی برقرار کند. به نظر راگی، از سال ۱۹۸۹، شرایطی پیش آمده که در آن، دولت‌ها برای بازتعریف خود تلاش کرده‌اند. در این فرایند بازتعریف، علاوه بر نقش قدرت و مطلوبیت‌های موردنظر بازیگران، تفسیر و ساخت مداوم «واقعیت» که در برگیرنده بازیگران رقیب نیز هست، عامل بسیار مهمی به شمار می‌آید.

ارزیابی نظری

راگی نگرش سازه‌انگاری را در حد جالب توجهی عرضه می‌کند. تلاش وی شامل ارائه مبانی اساسی این نگرش و چالش‌هایی که برای نظریه‌های جریان اصلی پیش می‌آورد، و آزمون آن در ارتباط با مسائل عمده روابط بین‌الملل است. در میان مسائلی که راگی، مطرح می‌کند، نگرش بدیعش با عنوان «نهادی شدن» از اهمیت زیادی برخوردار است. جدا از نکات جالب دیگر، نقد منصفانه راگی چه در بررسی نظریه‌های جریان اصلی و چه در بررسی نگرش سازه‌انگاری ارزشمند و آموزنده است. روش راگی توأم با حزم و احتیاط و بی‌طرفی شایسته این کار است. با این وصف، نکات چندی هم در مورد کار راگی و نگرش وی قابل طرح به نظر می‌رسد. شاید مهم‌ترین آنها انتقاد از دیدگاه او در مورد «آشتی ناپذیری پارادایمی» است. نقد راگی در این

مورد حاوی این نکته است که مشکل اصلی نئورئالیسم در زمینهٔ هستی‌شناسی است و در مقابل، از موقعیت هستی‌شناسی سازه‌انگاری تمجید می‌کند. در این حالت، راگی حاضر نیست نگرش سازه‌انگاری را به عنوان یک مکمل نظری مطرح کند. تردیدی نیست که مدل والتز در زمینه اینکه هویت واحدها را مفروض می‌گیرد اشکال دارد ولی همان‌طور راگی خود نیز بر این اصرار دارد که توجه به نهاد و تحلیل‌های نهادی از سال ۱۹۸۹ اهمیت بیشتری یافت و در حالی که این نظریه تا پیش از فروپاشی شوروی به درستی عمل کرده است به نظر شایسته نمی‌آید که به راحتی کنار گذاشته شود. واقع امر آن است که همان‌طور که در دریان^(۱) می‌گوید، نظریه‌ها باید به لحاظ سرعت‌شناسی^(۲) یا موقع‌شناسی مورد بررسی قرار گیرند تا بتوان ارزیابی شایسته‌ای از جایگاه زمانی آنها به دست داد. (در دریان، ۱۹۹۵: ۳۶۹) نظریهٔ نئورئالیسم که عمدتاً در حال و هوای وضع امنیتی دوران جنگ سرد به وجود آمد نظریه‌ای ارزشمند برای بررسی مسائل امنیتی بود و اکنون با توجه به تغییراتی که در گفتمان امنیتی و سیاسی دوران اخیر پدید آمده می‌توان با تقویت قدرت پیش‌بینی و تحول این نظریه، از توان معرفت‌شناسی آن بهره‌مند شد. علاوه بر این، باید پذیرفت که به دلیل تراکم مسائل و موضوعات، برای داشتن نظریه‌ای کلان، مفروض گرفتن سطحی از روابط و موجودیت‌ها لازم است. مارتین وایت^(۳) بر این باور بود که «نوعی امتناع سیاست بین‌الملل از نظری شدن وجود دارد.» (اشلی، ۲۰۰۰: ۱۶۱۰) اشاره وایت دقیقاً به سطح پیچیدگی مسائل در سیاست بین‌الملل است. این در حالی است که تلاش‌های دیگر نیز نتوانسته جایگزین مناسبی برای این نظریه فراهم آورد. این مسئله در تلاشی که بر پایهٔ طرح نظریهٔ ساختاربندی صورت گرفت هویدا است. ونت^(۴) همسو با راگی و بر پایهٔ طرح نظریهٔ ساختاربندی در مقابل نظریه‌های جریان اصلی انتقادهای فراوانی مطرح کرد اما خود وی اذعان می‌دارد که نظریه ساختاربندی با وجود اهمیت معرفت‌شناختی که دارد نمی‌تواند کمک اساسی به روابط بین‌الملل بکند. علت این مسئله هم آن است که جنبه‌های فرانظری دارد و قابل ارزیابی تجربی نیست. (ونت، ۲۰۰۰: ۵۲۳)

انتقاد عمده دیگری که به سازه‌انگاری راگی وارد است اینکه سطح تحلیل را در نظر نمی‌گیرد و همان‌طور که تد هاف^(۱) تأکید دارد، سازه‌انگاری مرزی میان سطوح و حوزه‌های مختلف روابط بین‌الملل قائل نیست. (هاف، ۲۰۰۰: ۱۷۷۲) انتقادات دیگری هم کسانی مانند فردریش کراتوچویل^(۲) در این باب ارائه کرده‌اند که نگرش سازه‌انگاری نظریه فرهنگ ارائه می‌کند نه نظریه سیاسی. در واقع، می‌توان تصور کرد که پروژه سازه‌انگاری با رهیافت انتقادگرایانه‌ای که نسبت به نظریه‌های جریان اصلی و مسائل آنها دارد سطح، جدیت، و اهمیت مسائل امنیتی و استراتژیک را تا حد زیادی دست کم می‌گیرد و فرو می‌کاهد. از این نظر، برخلاف آنچه که هاف صرفاً به شاخه انتقادی سازه‌انگاری نسبت می‌دهد. (هاف، ۲۰۰۰: ۱۷۷۱-۲) به نظر می‌رسد که اسطوره شکنی در دستور کار همه نظریه پردازان سازه‌انگاری هست؛ اگرچه شدت آن ممکن است متفاوت باشد. همچنین، در مورد سازه‌انگاری این نگرش مطرح است که تلاش پیشروان آن در ارائه یک نظریه محکوم به شکست است زیرا همان‌طور که کراتوچویل بیان می‌دارد سازه‌انگاری نمی‌تواند رابطه همبسته‌ای میان هویت و نتایجش برقرار کند. در واقع، سازه‌انگاری تمایل زیادی به تفسیر داده‌ها دارد و برای تدقیق موضوع، داده‌های فراوانی نیاز است که عملاً شدنی نیست؛ (هاف، ۲۰۰۰: ۱۷۷۴) هرچند که پاسخ راگی آن است که با استفاده از مدل روایتی و جرح و تعدیل مداوم فرض‌های آن که از طریق نظم‌های اطلاعاتی توصیفی و ترکیبی به دست می‌آید می‌توان مدل مناسبی از تحلیل ارائه نمود. ایرادی نیز ونت به راگی وارد دانسته که مربوط به بررسی راگی و افراد دیگر از نظریه رژیم‌های بین‌المللی در حین مطالعات نهادی است. به نظر ونت، غفلتی که روی داده این است که در بیشتر اوقات روی همکاری جوی نهادها مورد توجه قرار گرفته است در حالی که نهادها هم ممکن است همکاری جو باشند و هم منازعه‌گرا.

در مجموع، نگرش راگی در میان نظریه‌های روابط بین‌الملل بسیار جالب و قابل توجه است و اصولاً دیگر منطقی به نظر نمی‌رسد که بدون به کارگیری این نگرش بتوانیم تبیین کاملی از رویدادهای روابط بین‌الملل به دست دهیم. نگرش سازه‌انگاری را خواه فراتر از بدانییم یا نظریه، اهمیتی که در نظریه روابط بین‌الملل به دست آورده است این است که به قول ونت اکنون پی

برده‌ایم که وجود نظریه‌های انتقادی در پیشبرد و تکامل نظریه‌های روابط بین‌الملل لازم و ضروری است.

منابع و مأخذ:

- 1- Ashley R. K. (2000), "The Poverty of Neorealism", in Andrew Linklater, ed., *International Relations: Critical Concepts in Political Science*, London: Routledge, 1572-1632.
- 2- Der Derian, J. (1995), "A Reinterpretation of Realism: Genealogy, Semiology, and Dromology", in: Der Derian, ed., *International Theory: Critical Investigations*, London: Macmillan, 363-95.
- 3- Hopf, T. (2000), "The Promise of Constructivism in International Relations Theory", in Linklater, *Ibid*, 1756-83.
- 4- Krasner, S.D. (1991), "Structural Causes and Regime Consequences: Regimes as Intervening Variables", in Krasner, ed., *International Regimes*, Ithaka: Cornell University Press.
- 5- Wendt, A.E. (2000) "The Agent-Structure: Problem in International Relations Theory", in: Linklater, *Ibid*, 499-534.
- 6- Young, O.R. (1991), "Regime Dynamics: the Rise and Fall of International Regimes", in Krasner, ed., *Ibid*, 93-113.